استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

وقف سهم در زمین مشاعی

س)بنده با چند تن از دوستانم به صورت مشاع مالک زمینی هستیم؛ آیا من می‌توانم سهم خودم را وقف کنم؟

ج)وقف مال مشاع و افراز (جداسازی) آن پس از وقف صحیح است.

ارثی که به پسر بزرگ اختصاص دارد

س) با توجه به اینکه اگر پدر از دنیا برود قرآن و انگشـــتر او به پسر بزرگ‌تر او می‌رسد، حال اگر پدر چند قرآن و چند انگشتر داشته باشد آیا همه آنها به پسر بزرگ می‌رسد؟

ج) اگر همه آنها مورد استفاده ایشان بوده و یا برای استفاده تهیه شده بوده، به پسر بزرگ‌تر می‌رسد، البته از سهم ارث او کسر می‌شود.

صید ماهی

س) اگر ماهی را در آب به وسیله نیزه یا شیء تیزی، دو نیم کنند و نیم باقی مانده بیرون آب جان بدهد، چه حکمی دارد؟

ج) اگر آنچه که صید شـــده، مشتمل بر قسمت سر است، حلال می‌باشد.

خمس جهیزیه بلا استفاده

س) شخصی برای دخترش که در شرف ازدواج است جهیزیه تهیه می‌کند اما به دلائلی مانند فوت دختر یا طلاق و... مورد استفاده قرار نگرفته و نزد او باقی مانده است؛ آیا باید خمس آن را بدهد یا آنکه مئونه محسوب شده و خمس ندارد؟

ج) بنابر احتیاط واجب، مشمول خمس می‌شود.

اقتدا به امام جماعتی
که محل سجده خود را بالاتر آورده

س) اگر امام جماعتی به دلیل مشکلات جسمی محل سجده خود را (مهر) بیش از حد مجاز بالاتر بیاورد، حکم نماز مامومین واقتدا به ایشان چیست؟

ج) اگر بر روی زمین سجده می‌کند و بالا آوردن مهر به مقداری است که از صدق سجده عرفی خارج نشده است، اشکال ندارد.

ماه گرفتگی جزئی

س) اگر ماه گرفتگی به صورت جزئی باشـــد، باز هم نماز آیات واجب است؟

ج) برای ماه گرفتگی جزئی هم نمازآیات واجب اســـت، البته اگر جزئی باشد و شخص بعد از ماه گرفتگی مطلع شود، نماز آیات واجب نمی‌شود.

شأن امامت رسول اکرم(ص)

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله)، شئون و مناصب مختلفی از جانب خدا دارد، او نبی و رسول است، یعنی پیام خدا را می رساند و پیغمبر از آن نظر که پیام خدا را می رســـاند، جز یک پیام رسان چیز دیگری نیست. آیه قرآن بر قلب مبارکش نازل می شود، بر مردم تلاوت می‌کند. (جمعه، آیه ۲) یک شأن پیامبر،شأن یک مبلغ و شأن یک معلم است. دستورات خدا را به مردم ابلاغ می کند و به آنها آنچه را که نمی‌دانند، تعلیم می کند. فقها و مبلغان امت، وارث این شأن پیغمبرند. یعنی فقیه اگر خودش را جانشین پیغمبرمی داند، فقط در این یک خصلت است. او می‌گوید، پیغمبر احکامی از ناحیه خدا آورده و من می خواهم ببینم آنها چیست تا برای مردم که هیچ نمی‌دانند، بیان کنم.

شأن دیگر پیامبر که آن هم شأن الهی است و خدا باید معین کند، این است: مردم در مسائل حقوقی با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند، یا درمسائل جزایی و جنایی میان مردم، مشاجره واقع می شود و کار به داوری می‌کشـــد. باید علاوه‌بر قانون، افرادی باشند که در میان مردم، داوری کنند، یعنی خصومات را قطع و فصل کنند؛ این شأن را می‌گویند قضاء که ما معمولا می‌گوئیم قضاوت. شأن قضا، یعنی قاضی بودن، یکی از مقدس‌ترین شـــئون است. از نظر اسلام، قاضی باید فقیه و مجتهد و نیزعادل مســـلم العداله باشد. یکی از حرامترین کارها این است که انسان شغل قضاء را داشته باشد، در حالی که صلاحیت شرعی ندارد.

پیغمبر یا امام فرمود: قضاء مقامی است که در آن نمی‌نشیند مگر وصی یعنی امام یا کســـی که امام او را معین کرده اســـت. این هم از شـــئون پیغمبر است. پیامبر تنها پیام رسان خدا نبود، بلکه کسی که خدا به او حق داده بود که در اختلافات و مشـــاجرات، براساس اصول قضایی میان مردم قضاوت کند، پیامبر بود....

شأن ســـوم پیغمبر، رهبری امت است. پیغمبر در همان حال که پیغمبر است، امام هست. امام، پیغمبر نیست، ولی پیغمبر، امام هست. بسیاری خیال می‌کنند که پیغمبری همیشه از امامت جداست، امامت، یعنی رهبری و امام یعنی رهبر. پیامبران، وقتی که درجه‌شـــان خیلی بالا مـــی رود، هم پیغمبرند وهم امام. در زمان پیغمبر، علی هم بود. چه کسی امت را رهبری می‌کرد، امامت می‌کرد؟ خود پیغمبر اکرم.

*** شهید مطهری، حماسه حسینی(جلد دوم) صص ۲۳۶- ۲۳۴**

رعایت عدالت در حقوق طبیعی و حقوق اکتسابی

... حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شـــد که دســـتگاه خلقت با روشن‌بینی و توجه به هدف،موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجود آنها نهفته اســـت، سوق می دهد. هر استعداد طبیعی مبنای یک « حق طبیعی » اســـت و یک «ســـند طبیعی » برای آنان به شمار می آید. مثلا فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد، چرا؟

برای اینکه اســـتعداد درس خواندن و دانا شـــدن، در فرزند انسان هست، اما در گوسفند نیست....

افراد بشـــر از لحاظ حقوق اجتماعیِ غیر خانوادگی یعنی از لحاظ حقوقی که در اجتماع بزرگ، خارج از محیط خانواده، نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند، هم وضع مساوی دارند و هم وضع مشابه. یعنی حقوق اولی طبیعی آنها برابر یکدیگر و مانند یکدیگر است. همه مثل هم حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند، مثل هم حق دارند کار کنند، مثل هم حق دارند در مسابقه زندگی شرکت کنند، همه مثل هم حق دارند خود را نامزد هر پست از پست‌های اجتماعی بکنند و برای تحصیل و به دست آوردن آن از طریق مشروع کوشش کنند.

همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند و البته همین تساوی درحقوق اولیه طبیعی تدریجا آنها را از لحاظ حقوق اکتسابی در وضع نامساوی قرار می دهد، یعنی همه به طور مساوی حق دارند کار کنند و در مسابقه زندگی شرکت نمایند. اما چون پای انجام وظیفه و شرکت در مسابقه به میان می آید، همه در این مسابقه یکجوراز آب درنمی‌آیند، بعضی پراستعدادترند و بعضی کم استعدادتر، بعضی پرکارترند و بعضی کم کارتر، بالاخره بعضی عالم‌تر، با کمالتر، باهنرتر، کارآمدتر، لایقتر از بعضی دیگر از کار در می آیند، قهرا حقوق اکتسابی آنها صورت نامتساوی به خود می‌گیرد و اگر بخواهیم حقوق اکتسابی آنها را نیز مانند حقوق اولی و طبیعی آنها مساوی قرار دهیم عمل ما جز ظلم و تجاوز نامی نخواهد داشت.

*** شهید مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۸۲و ۱۸۱**

نگاهی به برخی شاخص‌ها و آثار تکبر و متکبران در قرآن

تکبر؛ غوطه‌وری در خیالبافی و خودخواهی

کسی که اهل تکبر اســـت، هیچ حد و حدودی را مراعات نمی‌کند و اهل تجاوزگری و اســـراف است بنابراین، برای دیگران حقی قائل نیست و خودپسندی و خودبرتربینی به او اجازه نمی‌دهد تا برای کســـی حقی قائل شود و همه حقوق را برای خویش می‌داند بنابراین، همان گونه که به تحقیر دیگران می‌پردازد، حقوق دیگران را نیز تضییع می‌کند.

از نگاه قرآن، برخی از امور موجب می‌شود تا انسان گرفتار تکبر شود. از جمله این امور می‌توان به اشـــرافیت، برخورداری از امکانات و فراوانی مال و ثروت و قدرت، همراهی شیطان با انســـان، علم ظاهری بدون توجه به آخرت، غفلت از خدا و آیات الهی، نژادپرستی و مانند آنها اشاره کرد.

تکبر حالت نفســـانی اســـت که ریشه در خودپســـندی و خودبرتربینی دارد و در رویه اجتماعی استکبار خود را نشان می‌دهد. بسیاری از مردم به عللی دچار تکبر می‌شوند و راه طغیان را پیش می‌گیرند و خدا را بنده نیســـتند. این بیماری روانی، اگر برای خدا فضیلت و از صفات حسنای الهی است، برای آفریده‌های الهی، از رذایل اخلاقی است. از همین رو در قرآن، مورد نکوهش قرار گرفته است.

آثار تکبر

بی گمان شـــناخت هر چیـــزی با آثار و نشانه‌های آن، یکی از بهترین و آسانترین راه‌ها است. در تعالیم قرآنی، برای تبیین هر چیزی به آثار بد و خوب آن اشـــاره می‌شود. برخی از مهم‌ترین شـــاخصه‌ها و آثار تکبر از نگاه قرآن عبارتند از:

۱.تحقیر: تحقیر دیگران یکـــی از آثار تکبر است؛ زیرا متکبر گرفتار خودبرتربینی و خودپسندی است و توهمات و تخیلات، او را به ســـویی ســـوق می‌دهد که برای هیچ چیز دیگران ارزشـــی قائل نیست؛ چرا که هر چیز منسوب به خود را بهترین می‌داند و برای رفتار و افکار دیگران هیچ بهائی نمی‌دهد، این‌گونه است که با قول و فعل و گفتار و کردار به تحقیر دیگران و داشته‌ها و نداشته‌های آنان می‌پردازد. این رویه تحقیرکردن تا جایی پیش می‌رود و دیگران را مردم پست جامعه می‌شمارد.(هود، آیه ۲۷) اشـــراف به ســـبب دارا بودن ثروت و قدرت، دیگر مردم اجتماع را پست می‌شمارند؛ زیرا از نظر آنان ارزش‌های انســـانی چیزی جز ثروت و قدرت نیست(همان)؛ این در حالی است که از نظر قرآن، ارزش‌های انسانی در سایه ایمان و اخلاق و تقوا حاصل می‌شود که ملاک کرامت انسانی است.(حجرات، آیه ۱۳)

البتـــه کســـانی که روحیه تکبـــر و رویه تحقیرگرایـــی دارند، هر چند کـــه دیگران را تحقیـــر می‌کنند، ولی خود نیز گرفتار تحقیر خواهند شد و نتیجه تکبر و استکبار و تحقیر چیزی جز خودتحقیری نیست و این افراد خود بدان گرفتار می‌شوند؛ چنان‌که ابلیس به سبب خودبرتربینی و خودپسندی، به تحقیر حضرت آدم(ع) پرداخـــت و در نهایـــت، خود گرفتار تحقیر شده و با خواری از مقام و منزلت خود اخراج گردیـــد و به عنوان «صاغرین» معرفی شد.(اعراف، آیه ۱۳)

۲.سقوط از منزلت: متکبر هر چند که ممکن است مخلوقی دارای کمالات باشد، ولی به سبب همین روحیه تکبر و خودبرتربینی و خودپسندی و رویه استکباری و تحقیرگرایی، مورد خشم الهی قرار می‌گیرد از مقام و منزلت خویش ســـاقط می‌شـــود؛ چنان‌که ابلیس به همین‌ســـبب، نه تنها گرفتار تحقیر الهی شد بلکـــه از مقام و منزلتی که در پیشـــگاه خدا داشت ساقط شد و حتی از بهشت اخراج گردید. (اعراف، آیات ۱۲ و ۱۳؛ حجر، آیات ۳۲ تا ۳۴؛ ص، آیات ۷۵ تا ۷۷)

۳. مهرخوردگـــی قلـــب: یکـــی از بیماری‌های نفسانی و روانی، مهرخوردن قلب است که به دنبال گناه و فجور ایجاد می‌شود و نفس حالت اعتدال خود را از دست می‌دهد و دیگر توانایی بهره مندی از الهامات فطری را ندارد؛ زیرا نور الهی فطرت با فجور و گناه دفن شـــده است.(شمس، آیات ۷ تا ۱۰) این تغییر منفی در حالت اعتدال نفسانی موجب می‌شود تا نفس نتواند حق را چنان‌که هســـت ادراک کند یا گرایش بدان یابد. تکبر و خودبرتربینی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل در مهر شدن قلب است؛ زیرا این خود فجوری بزرگ است که تاثیر مستقیم و عظیم بر سلامت نفس می‌گذارد و قلب را از کارکرد صحیح ادراکی و گرایشـــی بازمی‌دارد.(غافر، آیه ۳۵)

۴. اســـراف: تجـــاوز از حـــدود و اسراف،برخاســـته از روحیه متکبر است(غافر، آیات ۳۴ و ۳۵)؛ زیرا شخصی که متکبر است، به سبب همین تکبر، قلبش دچار مهرخوردگی می‌شود و تغییر منفی می‌یابد تا جایی که قدرت «تعقل» و «تفقه» خویش را از دست می‌دهد؛ بنابراین، شخص متکبر ناتوان از آن است که از نظر شناختی و گرایشی، امور را درست بفهمد و گرایش درست داشته باشد. این‌گونه است که بر اساس هواهای نفسانی عمل می‌کند و عقلی که محدودیت‌ها و چارچوب‌ها را مشخص می‌کند در او فعال نیســـت. بنابراین، گرفتار اسراف و تجاوز از حدّ و حدود می‌شـــود و هیچ اصول و قواعدی را مراعات نمی‌کند.(همان)

۵. اعراض از آیات الهی: قلب متکبر به عللی چون مهر خوردن توانایی شناختی و گرایشی صحیح و درســـت را از دست می‌دهد و این‌گونه است که از آیات الهی که عامل رشد عقلی است، اجتناب می‌کند و دنبال گمراهی می‌رود و آن را راه خویـــش قرار می‌دهد. بنابراین، هر چه آیات روشنگر باشـــد، آن را نمی‌پذیرد و از آن اعراض می‌کند و بدان ایمان نمی‌آورد، خواه آیات تکوینی باشد و خواه تشریعی.(اعراف، آیه ۱۴۶)

۶. اعراض از حق: علت اعراض متکبر از آیات الهی به ویژه آیات تشریعی، همان اعراض از حق و گرایش به باطل اســـت که به اسبابی چون مهر خوردن قلب رخ می‌دهد؛ زیرا متکبر توانایی فطری شـــناختی و گرایشـــی صحیح خویش را از بین بـــرده و به جای آنکه دنبال حـــق برود، دنبال باطل رفتـــه و بدان گرایش می‌یابد.(همان)

۷. غفلت: به سبب آنکه متکبر چیزهایی را مهم و ارزشـــی می‌داند که مهم و ارزشـــی نیست، با آنکه آیات حق الهی در برابرش است، به آن توجهی نمی‌کند و نســـبت به آن غفلت دارد. پـــس همان گونه که از راه حق و رشـــد اجتناب می‌کند، نسبت به هر چیزی که حق و ارزشی است بی‌توجه و غافل می‌شود. (همان)

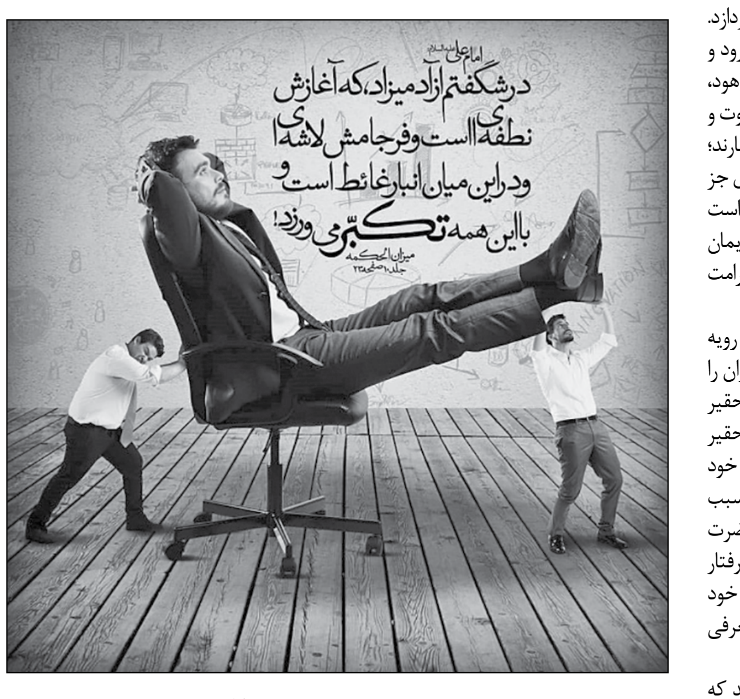
امام علی علیه‌السلام
در شگفتم از آدمیزاد، که آغازش نطفه‌ای است و فرجامش لاشه‌ای
و در این میان انبار غائط است و
با این همه تکبّر می‌ورزد!
میزان الحکمه

۸. انتقام جویی: متکبر به سبب روحیه تکبـــر و رویه اســـتکباری و تحقیر دیگران و مانند آنها گرفتار خشم الهی می‌شود و از مقام و منزلت خویش ساقط می‌گردد. با آنکه خود اســـباب خشم الهی را فراهم کرده، نه تنها به سبب همان خودبرتربینی و خودپسندی، خود را مقصر نمی‌داند، بلکه دنبال مقصر می‌گردد و دیگران را مقصر می‌شـــمارد. این‌گونه است که دنبال انتقام از کســـی اســـت که به نظر موجب سقوط او شده است. از همین رو خدا گزارش می‌کند ابلیس به عنوان اولین متکبر در هستی، به جای آنکه خود را مقصر بداند و توبه و استغفار کند، حضرت آدم(ع) را سبب ســـقوط خویش دانســـته و در اندیشه انتقام برآمد و حتی برای انتقام کارهایی کرد که نه تنها گریبـــان آدم(ع) را گرفت، بلکه فرزندان آدم نیز همچنان گرفتار آن هســـتند.(اعراف، آیات ۶۱ تا ۶۲)

۹.دروغ و افترا: متکبران به هیچ حدودی پایبند نیستند و اصول اخلاقی و شرعی را نادیده می‌گیرند. دل‌های آنان، امور زشت را برایشان زیبا جلوه می‌دهد و زیبایی را زشت می‌یابند. این‌گونه است که نه تنها رذایل اخلاقی برای آنان یک ارزش می‌شود، بلکه تا جایی ارزشی می‌شود که برای دستیابی به هر چیزی به خدا نیز دروغ می‌بندند و به دروغ اموری را به خود نسبت می‌دهند که عامل سقوط بیشتر آنان است. (زمر، آیه ۶۰)

۱۰. سیه چهرگی: انسان‌های متکبر به ویژه کسانی که به خدا دروغ و افترا می‌بندند، از نور الهی خارج شده و گرفتار ظلمات می‌شوند و این‌گونه است که در قیامت با چهره‌هایی «سیه» می‌آیند و در آتش دوزخ در می‌آیند.(همان)

۱۱. بخـــل ورزی و ترویج آن: متکبر گرفتار خیالبافی اســـت؛ زیرا قلب مهر شده او حقایـــق را درک نمی‌کند و امور را بر اســـاس خیالبافی شناسایی و داوری می‌کند. این‌گونه اســـت که بر اســـاس خیالبافی به این نتیجه می‌رسد که اولا مادیاتی چون قدرت و ثروت، ارزش‌های اساسی هستند؛ ثانیا آنچه از قدرت و ثروت دارند در نتیجه کســـب دانش و سعی آنان اســـت نه مقدرات و قسمت الهی؛ و ثالثا بر این باورند که این امور نشانه کرامت انسان است؛ چنین بینش و نگرشی موجب می‌شود تا نه تنها خود اهل بخل باشند، بلکه دیگران را نیز به بخل فرمان دهند.(نساء، آیات ۳۶ و ۳۷؛ حدید، آیات ۲۲ تا ۲۴)

۱۲. تضییع حقوق دیگران: کسی که اهل تکبر است، هیچ حد و حدودی را مراعات نمی‌کند و اهل تجاوزگری و اســـراف اســـت؛ بنابرایـــن، برای دیگران حقی قائل نیســـت و خودپسندی و خودبرتربینی به او اجازه نمی‌دهد تا برای کسی حقی قائل شود و همه حقوق را برای خویش می‌داند؛ بنابراین، همان گونه که به تحقیر دیگران می‌پردازد، حقوق دیگران را نیز تضییع می‌کند. همین تفکر خودبرتربینی و خودپسندی موجب می‌شود تا اگر کسی به آنان چیزی را به امانت دهد، به ســـبب تکبر و خودبرتربینی، حتی به ادای امانت نپردازند و در امانـــت خیانت می‌کنند؛ زیرا حقی را برای دیگران قائل نیستند؛ چنان که اهل کتاب به ویژه یهودیان برای دیگر بشریت ارزش انسانی قائل نیستند و این‌گونه حقوق آنان را به راحتی تضییع می‌کنند.(آل عمران، آیه ۷۵)

۱۳. تمرّد و نافرمانی: متکبران چون بر هیچ اصلی پایبند نیستند علیه قانون هستند و خطوط قرمزی ندارند و این‌گونه اســـت که به صراحت با قوانین مخالفـــت کرده و آن را زیر پـــا می‌گذارند؛ چنان کـــه ابلیس به عنوان نماد متکبران، علیه فرمان مستقیم الهی تمرّد و نافرمانی کرد و سجده اطاعت نسبت به آدم به جا نیاورد.(اعراف، آیه ۱۲؛ حجر، آیات ۳۲ و ۳۳؛ ص، آیات ۷۵ و ۷۶)

۱۴. جـــدال: تکبـــر و خودبرتربینـــی موجب می‌شود که قلب متکبران گرفتار مهر خوردن و تغییر منفی شود و توانایی ادراکی و گرایشـــی‌خویش را از دست بدهد تا جایی که بدون دلیل قابل قبول عقلی وعلمی، به مجادله بـــا حق می‌پردازند و زیر بـــار حق نمی‌روند و بر باطل خویش اصرار می‌ورزند.(غافر، آیات ۳۵ و ۵۶؛ حج، آیات ۸ و ۹)

۱۵. حق ناپذیـــری: بی‌گمان پذیرش حق تابع فهم درســـت و گرایش درست است، در حالی که متکبر به سبب مهر خوردن قلب ناتوان از ادراک و گرایش صحیح است؛ بنابراین متکبران نمی‌توانند حق را بپذیرند و زیر بار حق بروند(ص، آیات ۱ و ۲؛ اعراف، آیه ۱۴۶)

۱۶. خیالبافی: کسی که از نظر عقلانیت در سطح خیال باشد، به جای فکر کردن و حل مجهولات با عقلانیت رشدی، گرفتار خیالبافی می‌شـــود، چنان‌که ابلیس جنی چنین کرد و خود را برتر از آدم(ع) دانســـت و رفتاری را در پیش گرفت که عصیان و اســـتکبار در رفتار اجتماعی بازتـــاب آن بود و تفاخر و تحقیر از پیامدهای قطعی آن. بنابراین، باید انسان‌های متکبر را انســـان‌های خیالبافی دانست که از عقلانیت بهره‌ای نبرده‌اند.(نســـاء، آیات ۳۶ و ۳۸) البته باید توجه داشت که برخی «اختیال» را به معنای تکبر گرفته‌اند (مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۷۱)، ولـــی معنای اختیال همان خیالبافی اســـت که پیامد آن تکبر و تفاخر و دیگر رفتارهای نادرست است؛ زیرا شخص به جای فهم و درک درســـت حقایق، بر اساس تخیلات و خیالبافی، امور را داوری و رفتارهایش را سامان می‌دهد.

۱۷. تفاخر: متکبران انسان‌هایی هستند که بر اساس خیالبافی، خود را برتر از دیگران می‌داننـــد و همیـــن امر موجب می‌شـــود تا رفتارهایـــی را از خود بـــروز دهند که بیانگر فخرفروشی آنان است. (نساء، آیات ۳۶ و ۳۸)

۱۸. شک: متکبران به سبب آنکه گرفتار مهرخوردگی قلب هستند و توانایی ادراکی و گرایشی صحیح و درست خویش را از دست داده‌انـــد، در فهـــم حقایق ناتـــوان و در برابر موضوعات، گرفتار شـــک هســـتند؛ چنان‌که در مقـــام عمل نیز گرفتار تردید می‌شـــوند. بنابراین، ناتـــوان از درک حقایق بوده و آیات حق را نمی‌پذیرند و به جای آنکه دنبال رشد عقلانی باشـــند، بر اســـاس همان خیالبافی، زندگـــی خویش را شـــکل می‌دهند و دنبال گمراهی می‌روند؛ زیرا حق، زمانی پذیرفته و دنبال می‌شود که انسان از شک خارج شود و به قطع و دست کم اطمینانی در امری برسد که نزدیک به علم اســـت، اما این افراد متکبر گرفتار مهرخوردگی قلب، خودشان را از چنین توانایی ادراکی و گرایشـــی محروم کرده‌اند و گرفتار شـــک علمی و تردید عملی هستند و راه رشـــد را کنار می‌گذارند.(غافر، آیات ۳۴ و ۳۵) باید توجه داشت که واژه «مرتاب» از ریشه «ریب» به معنای نوعی شک علمی همراه با تردید عملی است.

۱۹. گنـــاه: تکبر و احســـاس عجب و خودبرتربینی خیالی، باعث می‌شود تا متکبر عـــزت را در گناه و مخالفت بـــا خدا و تقوای الهی ببیند و بدان گرایش یابد(بقره، آیه ۲۰۶)، چنان‌که ابلیس متکبر، خود را به گناه عصیان گرفتار کرد. از نظر قرآن، برخی عزت را در گناه می‌یابند و ارزش‌های عقلی و نقلی شریعت الهی را کنار می‌گذارند و این‌گونه خود را گرفتار ذلت دوزخی می‌کنند.(همان) باید توجه داشت که «عزت» در این آیه ممکن اســـت اســـتعاره از تکبر و خودبرتربینی باشد.(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۵۶۳)

۲۰. لعن: متکبر شخصی ملعون و مطرود از درگاه الهی است؛ چنان‌که ابلیس به همین سبب ملعون و مطرود شـــد.(اعراف، آیه ۱۳؛ حجر، آیات ۳۲ تـــا ۳۵؛ ص، آیات ۷۵ و ۷۸) البته با نگاهی به رفتار مردم نسبت به متکبران دانسته می‌شـــود که عموم مردم گرایشی به متکبران ندارند و آنان را از جمع خویش طرد می‌کنند که نوعی لعن رفتاری است.

۲۱. مانع احســـان: چنان‌که گفته شد انسانی اهل احسان است که در مسیر فطرت و هدایت آن باشـــد و به رشد عقلانی رسیده و جلوی بخل و حرص را گرفته است، اما کسی که گرفتار مهرخوردگی قلب و تکبر و مانند آنها است،از احسان به دیگران حتی خویشان فراری اســـت. بنابراین تکبر مانع جدی برای احسان فرد است؛ زیرا نمی‌گذارد تا از تخیل رها شود و از تفاخر دســـت بردارد و نسبت به دیگران تحقیری نداشته باشد و به شکلی احسان کند، بلکه همواره بخل می‌ورزد و اگر احسانی داشته باشد، همگی مبتنی بر ریاکاری است نه احسان واقعی و حقیقی.(نساء، آیات ۳۶ و ۳۷؛ حدید، آیات ۲۳ و ۲۴)

۲۲. مانـــع ایمـــان: انســـان متکبر و خودبرتربیـــن، همان گونه که حق ناشـــناس است، حق‌گریز هم بوده و به باطل گرایش دارد و این‌گونه است که به آیات الهی و آموزه‌های آن ایمان نمی‌آورد.(اعراف، آیه ۱۴۶)

۲۳. مانع اصلاح و نصیحت پذیری: همچنین نـــوع افکار و رفتـــار متکبر موجب می‌شـــود که امکان اصلاح رفتار برایش وجود نداشته باشد و نصیحت دیگران را نمی‌پذیرد و راه تقوای الهی را در پیش نمی‌گیرد، بلکه عزت دروغین، او را به وادی عناد می‌کشاند و سر از دوزخ در می‌آورد.(بقره، آیه ۲۰۶)

۲۴. مانـــع عبودیت: انســـان برای عبودیت خدا آفریده شـــده اســـت(ذاریات، آیه ۵۶)، امـــا متکبر به جای عبادت خدا و توحید، گرفتار شـــرک می‌شود و بر اساس خیالبافـــی حقایـــق را نمی‌فهمـــد و آن را نمی‌پذیرد و این‌گونـــه از عبودیت حقیقی محروم می‌شود.(نساء، آیه ۳۶)

۲۵.مانع کمال: پیروی از آیات حق الهی و فطرت انســـان را در مســـیر کمالی و رشد عقلانی قرار می‌دهد، اما کسی که از مسیر حق بیرون می‌رود و زیر بار آن نمی‌رود، نمی‌تواند به «رشد» برسد که کمال عقلی و رفتاری قلب انسانی است.(اعراف، آیه ۱۴۶)

۲۶.محروم از محبت الهی: انسان‌های خیالباف و فخر فروش و متکبر هرگز محبوب خدا نیســـتند، بلکه باید گفت که مبغوض و ملعون او می‌شوند؛ بنابراین متکبران محروم از محبت الهی خواهند بود و محبت خدا آنان را در بر نمی‌گیرد.(نساء، آیه ۴۶؛ لقمان، آیه ۱۸؛ حدید، آیه ۲۳)

۲۷. جباریـــت و زورگویی: متکبران انسان‌های زورگویی می‌شوند؛ زیرا خود را برتر دانسته و عقاید و رفتار خویش را برتر می‌دانند و بر همین اساس زورگویی قولی و عملی دارند. (غافر، آیه ۳۵) اینها شاخصه‌ها و آثار عمده تکبر است که ممکن است همه یا برخی از آنها در انسان‌های متکبر ظهور و بروز کند.

زمینه‌های تکبر

از نگاه قرآن، برخی از امور موجب می‌شود تا انســـان گرفتار تکبر شود. از جمله این امور می‌توان به اشرافیت(هود، آیه ۲۷)، برخورداری از امکانات و فراوانی مال و ثروت و قدرت(هود، آیه ۱۰؛ کهف، آیات ۳۲ تا ۳۵؛ فصلت، آیات ۵۰ و ۵۱)، همراهی شیطان با انسان(نساء، آیات ۳۶ و ۳۸)، علم ظاهری بدون توجه به آخرت(قصص، آیات ۷۶ و ۷۸)، غفلت از خدا و آیات الهی(اعراف، آیه ۱۴۶)، نژادپرستی (اسراء، آیه ۶۱؛ ص، آیات ۷۵ و ۷۶) و مانند آنها اشاره کرد. بنابراین، انسان باید از این امور پرهیز کند تا گرفتار تکبر نشود، بلکه با توجه به قیامت و حسابرسی خدا(غافر، آیه ۲۷)، پیشه گرفتن تقوای الهی(بقره، آیه ۲۰۶)، صبر در مصیبت بر پایه تقدیر و قســـمت(هود، آیـــات ۱۰ و ۱۱)، انجام عمل صالح (همان) و مانند آنها می‌توان جلوی تکبر را گرفت. اندیشه در هستی و آیات الهی و عمل مطابق شریعت کشف‌شده از طریق عقل و نقل، می‌تواند انسان را به رشد عقلانی برساند و جلو تکبر را بگیرد.

معنـای الخبیثـون للخبیـثات...

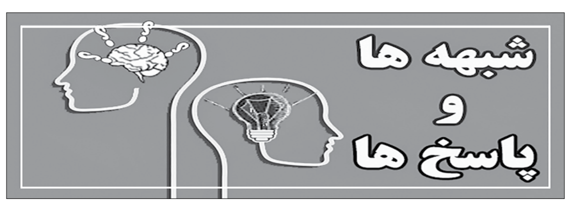

شـــبهه: تفســـیر آیـــه الخبیثون للخبیثات.... چیســـت؟ یعنی آدم‌های خوب با هم ازدواج می‌کنند و آدم‌های بد باهم؟ ولی خیلی از آدم‌ها را می‌بینیم که زن یا مرد خوب است، ولی دیگری آدم خوبی نیســـت؛ و یا همسر برخی امامان مثل امام حسن یا امام جواد که زنی خائن و ناشایست است. اینها با این آیه چگونه سازگار هستند؟ آیه ناظر به تکوین باشد یا تشریع، با این موارد خلاف، چگونه قابل جمع است؟

پاسخ: یکی از مسائلی که در بحث ازدواج مطرح بوده و هست، کفویت یا همترازی بین زن و شوهراست، بدین معنا که هرمقدار مرد و زن ازجهـــت ایمانی واخلاقی به هم نزدیک باشند، می‌توانند زندگی بهتری را تجربه کنند، اما در این کفویت، حداقل‌هایی هم وجود دارد که به‌عنوان خط قرمز مطرح اســـت ومؤمنین نمی‌توانند پا را فراتر از آن قرار دهند.

کفویت زوجین در قرآن:

خداونـــد متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ زنان پلید ســـزاوارمردان پلیدند ومردان پلید سزاوار زنان پلید، زنان پاک برای مردان پاکند ومردان پاک برای زنان پاک. آنان ازآنچه درباره‌شـــان می‌گویند منزّهند و برای آنان مغفرت و روزی نیکویی اســـت.(۱) در «تفسیر نور» درذیل این آیه شریفه چنین آمده است: کلمه «طیب» به معنای دلپســـند و مطلوب است و در قرآن در توصیف مال، ذرّیه، فرزند، کلام، شهر، همسر، غذا و رزق، باد، مسکن، فرشته، درخت و تحیّت آمده است و در مقابل آن کلمه «خبیث» است که آن‌هم برای مال، انسان، همسر، سخن، عمل و شجره به عنوان وصف مطرح شده است.

این آیه یک اصل کلّی را مطرح می‌کند و معنایش این نیست که اگرمردی یا زنی خوب بود حتماً همسرش نیز خوب ومشمول مغفرت و رزق کریم و اهل بهشت است؛ زیرا قرآن ملاک را ایمان و تقوا و عمل صالح می‌داند و لذا با اینکه حضرت نوح و لوط، طیب بودند، همسرانشان از خبیثات و دوزخی‌اند،(۲) [همچنین همسر بعضی از ائمه‌ای که در پرســـش بدان‌ها اشاره شده است].

این آیه را می‌توان چند نوع معنا کرد:

۱. با توجّه به آیات قبل که درباره تهمت بـــه زنان پاکدامن وماجرای افک بود و با توجّه به جمله: «مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ»، معنای آیه آن اســـت که کلمات خبیث مثل تهمت و افترا، شایسته افراد خبیث و سخنان پاک شایسته افراد پاک است.

۲. ممکن اســـت مراد آیه بیان یک حکم شرعی باشد که ازدواج پاکان با ناپاکان ممنوع است. نظیر آیه اوّل همین سوره که می‌فرمود:- «مـــرد زناکار جـــز زن زناکار را به همســـری نگیرد»،(۳) همان‌گونه که در روایتی امام باقر(ع) این معنا را تأیید می‌کند.

۳. ممکن است مراد آیه همسویی فکری، عقیدتی، اخلاقی وبه اصطلاح هم‌شأن و هم‌کفو بودن درانتخاب همســـر باشد. یعنی هرکس به‌طور طبیعی به سراغ همفکر خود می‌رود.(۴)

بررسی و تحلیل:

درباره احتمـــال اول با توجه به قرائنی(۵) می‌توان گفت که مراد از «طیب» پاکدامنی و مراد از «خبیث» بی‌عفتی و ناپاکی دامن است، یعنی آیه شریفه به خود افراد پاک وناپاک، ناظر است نه به سخنان و اعمال پاک و ناپاک.

با توجه به احتمال دوم باید بگوییم مراد از «خبیثـــات» زنان زانی و مراد از «خبیثون» مردان زانی‌اند؛ یعنی خداوند متعال به صورت تشریعی و تکلیفی به اهل زنا دستور داده که با زناکار یا مشـــرک ازدواج کنند واهل ایمان هم با مؤمنین. البته مراد از زناکار در این آیات کسانی‌اند که مشهوربه زنا هستند یا حدّ به آنها جاری‌شده است، ولی توبه نکرده‌اند.(۶) در این صورت هیچ اشکالی به پیامبرانی چون نوح و لوط و امامانی چون امام حسن و امام جواد(ع) وارد نمی‌شود، زیرا همسران آنها درعین حالی که خباثت اخلاقی وایمانی داشته‌اند، اما زانی نبوده‌اند. درباره احتمال ســـوم هم باید گفت همســـویی و گرایش به همنـــوع را نمی‌توان تکوینی و به معنای غیراختیاری بودن دانست یعنی این‌گونه نیست که خداوند متعال بدون اراده و اختیار انسان، افراد خوب را برای خوب و افراد بد را برای بد به‌عنوان همسر برگزیند، بلکه قاعدتاً هرکسی دنبال هم‌کفو خود می‌گردد، اما در مقام عمل، انسان ممکن است دچار اشتباه شـــود یعنی کســـی را انتخاب بکند که فکر می‌کرده با او همسان است، ولی بعدها روشن شود که این‌گونه نبوده است. یا شخص انتخاب شده ابتدا خوب بوده، ولی بعدها بنای ناسازگاری را بگذارد واز کفویت با همسرش فاصله بگیرد.

در صورت قبول این احتمال وتفسیر آن با سیره پیامبرانی چون نوح و لوط و امامانی چون امام حسن وامام جواد (علیهماالسلام) باید گفت:

اولاً: هیچ شخص غیر معصومی نمی‌تواند به تمام معنا کفو انســـان معصوم باشد، لذا آن بزرگواران با هرکســـی کـــه ازدواج می‌کردند نمی‌توانست کفو واقعی آنها قرار بگیرد.

ثانیاً: حضرات معصومین(ع) صرف نظر از ملاحظات سیاسی، مانند بعضی از ازدواج‌های پیامبر اکرم (ص) و فشارهای حکومتی، مانند ازدواج امام جواد(ع) سعی می‌کردند در این امور براساس ظواهر امور عمل کنند و این‌گونه نبوده که برای هر کاری از علم غیب خود کمک بگیرند و این‌گونه نبوده که علم غیبشان همیشه در نزد آنها حاضر بوده باشد، بلکه طبق روایات «هرگاه می‌خواستند چیزی را بدانند می‌دانستند».(۷)

نتیجه:

۱. آیه ۲۶ ســـوره نور را می‌توان به ســـه صورت تفسیرکرد:

الف) کلمات خبیث، مثل تهمت، شایسته افراد خبیث و سخنان پاک، شایسته افراد پاک است.

ب) ازدواج پاکان با ناپاکان از جهت شرعی ممنوع است.

ج) هرکسی به‌طور طبیعی به سراغ هم‌کفو خود می‌رود.

۲. احتمال اول از محدوده پرسش خارج است؛ بنا بر احتمال دوم که تکلیفی است هیچ اشکالی به پیامبرانی چون نوح و امامانی چون امام حســـن(ع) وارد نیست زیرا همسران آنها زانی نبودند؛ احتمال سوم نیز به معنای تکوینی وغیر اختیاری نیست، بلکه قاعدتاً هرکسی دنبال هم‌کفو خود می‌گردد، اما در مقام عمل، انسان ممکن است دچار اشتباه شود.

۳. در صورت قبول این احتمال سوم اولاً: هیچ شـــخص غیرمعصومی نمی‌تواند به تمام معنا کفو انســـان معصوم باشد. ثانیاً: حضرات معصومین(ع) صرف‌نظر ازملاحظات سیاسی و فشارهای حکومتی سعی می‌کردند در این امور بر اساس ظواهر امورعمل کنند و همسران ایشان درابتدا خائن یا ناشایست نبودند و بعداً به انحراف کشیده شدند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نور، آیه ۲۶.
۲. محسن قرائتی، تفسیرنور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی ازقرآن، ۱۳۸۳ ش، ج ۸، ص ۱۶۸.
۳. نور، آیه ۳.
۴. ر.ک: محســـن قرائتی، تفســـیرنور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی ازقرآن، ۱۳۸۳ ش، ج ۸، صص ۱۶۸-۱۶۹.
۵. مکارم شیرازی، تفســـیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش، ج ۱۴، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.
۶. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۵۵.
۷. همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

چراغ راه

پرهیز از محرمات، لازمه کسب مکارم

قال الامام علی(ع): «من احب المکارم اجتنب المحارم».

امـــام علی(ع) فرمود: هر کس مکارم و بزرگواری‌های اخلاق را دوست دارد، باید از حرام‌های الهی دوری نماید.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۱

حکایت خوبان

کسب عزت با اطاعت خدا

امام صادق(ع) می‌فرماید: هر کســـی که می‌خواهد بدون آنکه قوم و قبیله و تباری داشـــته باشد عزتمند شود، و بدون آنکه مال و ثروتی فراهم کرده باشد، بی‌نیاز باشد، و بدون آنکه قدرتی داشته باشد دارای هیبت و شکوه باشد، باید از خواری و ذلت معصیت و نافرمانی خدا به عزت طاعت او در آید. خداوند به حضرت داود(ع) وحی فرستاد: ای داود من عزت را در اطاعت و پیروی از خود قرار دادم، ولی مردم آن را در خدمت به ســـلطان جست‌وجو می‌کنند، و لذا به آن دست نمی‌یابند.(۱)

۱- خصال، شیخ صدوق، ص ۲۲۲

پرسش و پاسخ

آفات و موانع عزتمندی

پرسش:

از منظر آموزه‌هـــای وحیانی چه آفات و موانعی موجب می‌شود که انسان‌ها به سوی عزتمندی سوق پیدا نکنند؟

پاسخ:

شرط تحقق پدیده‌ها

به لحـــاظ نظری در عالم هســـتی هر پدیده‌ای کـــه به وقوع می‌پیوندد و لباس هستی می‌پوشد با دو شرط همراه است:

۱- وجود مقتضـــی: یعنی آن پدیده به لحـــاظ ذاتی و عقلی، اقتضای پیدایش آن وجود داشته باشد.

۲- فقـــدان موانع: یعنـــی اینکه آســـیب‌ها و موانعی که مانع پیدایـــش آن پدیـــده در عالـــم خارج می‌شـــود، از بیـــن برود. انســـان به لحاظ وجودی و دارا بودن اســـتعدادها و ظرفیت‌های بالقـــوه بالایی کـــه دارد از این اقتضای ذاتی برخوردار اســـت که بـــه اوج عزتمندی و قله تکامل معنوی برســـد، اما شـــرط تحقق این اقتضای وجودی، فقدان آســـیب‌ها، آفات و موانعی است که می‌تواند جلوی بروز و ظهور این عزتمندی را بگیرد و مانع ظهور و پیدایـــش آن گردد. اینک به اهم ایـــن آفات و موانع عزتمندی انسان‌ها ذیلا می‌پردازیم.

عوامل ذلت و خواری انسان

موانـــع آفات و آســـیب‌هایی که انســـان را به ذلـــت و خواری می‌کشـــاند و مانع بـــروز و ظهور عزتمندی در انســـان می‌گردد، باید توســـط هرکسی شناسایی و جهت از بین بردن آنها به شکل مستمر با آنها مبارزه شود، عبارتند از:

۱- حرص و طمع

آزمنـــدی و حرص و طمع و چشـــم دوختن به مـــال و منال مردم، به شـــدت، مناعت طبع و بزرگواری انســـان را خدشه‌دار می‌کنـــد. امـــام علی(ع) حـــرص و طمـــع را ذلت حاضـــر، نقد و بالفعـــل می‌شـــمارد و می‌فرمایـــد: «الطمـــع مذلـــه حاضرة» (شـــرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۲۰) امام باقر(ع) به جابرابن یزید جعفی ســـفارش می‌کند که اگر عـــزت نفس می‌خواهی، طمع را در وجودت نابود کن«اطلب بقـــاء العزباماته الطمع» (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴) امـــام صادق(ع) نیز از قـــول لقمان حکیم نقل می‌کند که به فرزندش چنین سفارش کرد: «اگر می‌خواهی عزت جهان را گرد آوری، از آنچه در دســـت مردم اســـت، چشم طمع بپوشـــان که پیامبران و صدیقان، بـــا قطع طمع به چنین مقامی رسیدند.(همان، ج ۱۳، ص ۴۱۹)

۲- باطل‌گرایی

گام نهادن در راه باطل و گرایش عملی به آن در واقع پشـــت پا زدن به حق اســـت و هرکسی با حق سر ســـتیز داشته باشد، قطعا ذلیل خواهد شد. به فرموده امام حسن عسکری(ع) «ماترک الحـــق عزیز الا ذل و لا اخذ به ذلیـــل الاعز» هیچ عزیزی حق را ترک نکرد جز اینکه خوار گشـــت و هیچ ذلیلی آن را برپا نداشت جز اینکه عزیز شد.(همان، ج ۷۲، ص ۲۳۲)

۳- اظهار ناتوانی

بســـیاری از مـــردم، با متانـــت و آبروداری زندگـــی می‌کنند، یعنـــی در عین فقر و نداری مشـــکلات خود را برای همگان بیان نمی‌کنند. «صورتشـــان را با سیلی سرخ نگه می‌دارند. به گونه‌ای که شـــخص بی‌اطلاع خیال می‌کند وضعشـــان خوب اســـت.» (بقـــره- ۲۷۳) زیـــرا می‌داننـــد بیـــان تنگناها و ســـختی‌های زندگی برای کســـانی که قدرتـــی ندارنـــد، و نمی‌توانند به آنان یاری برســـانند، جـــز خواری و خجالـــت و از بیـــن رفتن عزت و آبـــرو ثمری نـــدارد. امام علـــی(ع) در این زمینـــه می‌فرماید: «رضی بالذل من کشـــف ضره لغیره» هرکس ناتوانی و درماندگی خویش را برملا کند، در واقع تن به خواری داده اســـت. (شـــرح غررالحکم، ج ۴، ص ۹۳)

۴- دروغ

دروغ یک صفت ضدکمال و عزت نفس انســـان اســـت که در آموزه‌های وحیانی به شـــدت از آن مذمت شـــده به گونه‌ای که خدای متعـــال برای دروغگویـــان در قرآن کریـــم آرزوی مرگ و هلاکت می‌کنـــد: «قتل الخراصون» کشـــته بـــاد دروغگویان (ذاریـــات- ۱۰) یا در آیه دیگر می‌فرماید: «ویل لکل افاک اثیم» وای (هلاکت باد) بر هر دروغگوی سهل‌انگار. (جاثیه- ۷)

همچنین در روایات دروغ کلید هر بدی و شری معرفی شده است، امام علی(ع) می‌فرماید: «الکذب مفتاح کل شر» دروغ کلید و سرمنشأ تمام بدی‌ها است. (میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۶۷۴، باب ۳۴۵۹) و بالاخره امام حســـین(ع) می‌فرماید: «الصدق عزّوالکذب عجز» صداقت و راستی نشانه عزت و دروغ شاخص عجز و ناتوانی انسان است. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶)

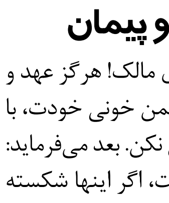

سلوک عارفانه

لزوم پایبندی به عهد و پیمان

امام علی(ع) به مالک اشـــتر می‌فرماید: ای مالک! هرگز عهد و پیمانی را که می‌بندی با هر که باشـــد، با دشمن خونی خودت، با کفار، با مشرکین، با دشمنان اسلام، آن را نقض نکن. بعد می‌فرماید: برای اینکه اصلا زندگی بشر بر اساس اینهاست، اگر اینها شکسته بشود و محترم شناخته نشود، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.(۱)

۱- سیری در سیره نبوی، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۸۳